

بازنده

توماس برنهارد

ترجمه ابوذرا آهنگر



کتاب کوچه پستی

موقع ورود به مهمان سرا با خودم می‌اندیشیدم، گلن گولد، دوست ما، آن مهم‌ترین نابغهٔ پیانوی قرن هم پنجاه و یک ساله شده است.

فقط اوست که مثل ورتهایمر خودکشی نکرده؛ بلکه آن طور که گفته می‌شود به مرگ طبیعی مرده است.

با خودم اندیشیدم، چهار ماه ونیم در نیویورک و مدام واریاسیون‌های گلدبرگ و هنر فوگ چهار ماه ونیم همان طور که گلن گولد خودش همیشه -البته آن را به آلمانی- می‌گفت مدام کلاویراکسرتستین^۱.

ما درست بیست و هشت سال قبل در لنوپولدسکرون^۲ زندگی کرده و نزد هوروویتس^۳ درس گرفته بودیم و (البته آن طور که در مورد من و ورتهایمر صدق می‌کند و البته طبعاً نه در مورد گلن گولد) طی یک تابستان کاملاً بارانی از هوروویتس خیلی بیشتر آموختیم تا از آن مؤسسهٔ موسیقی موتسارت و آن دانشکدهٔ شهر وین که هشت سال به آنجا رفته بودیم.

هوروویتس در کارش به قدری خوب بود که دیگر بقیهٔ اساتید در نظر ما بی‌ارزش و بی‌اهمیت شده بودند. ولی وجود این آموزگاران ترسناک برای درک و فهم ارزش هوروویتس ضروری بود. دو ماه و نیم یک‌روند می‌بارید و ما خودمان را در اتاق‌هایمان در لنوپولدسکرون حبس کرده بودیم و شب و روز کار می‌کردیم، بی‌خوابی (در مورد گلن گولد!) دیگر جزئی از آن وضعیت خطیر و مهم ما شده بود، شب‌ها آنچه را که هوروویتس در طول روز به ما آموخته بود، باهم تمرین می‌کردیم. تقریباً چیزی

1. Klavierexerzitiien

۲. Leopoldskron: نام ناحیه‌ای در شهر زالتسبورگ.

۳. Vladimir Horowitz: نوازندهٔ روس - اوکراینی - آمریکایی پیانو، از برترین نوازندگان پیانو در سدهٔ بیستم میلادی (۱۹۰۳-۱۹۸۹).

نمی‌خوردیم و دیگر آن کم‌دردهای مداومی را که در مواقع عادی حین شرکت در کلاس‌های دیگر اساتید دچارش می‌شدیم، نداشتیم. نزد هورویتس دیگر به‌هیچ‌وجه از این کم‌دردها خبری نبود؛ چون با چنان حدت و شدتی درس می‌خواندیم که اصلاً مجالی برای بروز پیدا نمی‌کردند. وقتی که دیگر درسمان نزد هورویتس تمام شده بود و آشکارا معلوم بود که گلن از خود هورویتس هم نوازندهٔ پیانوی بهتری شده، ناگهان احساس کردم که گلن بهتر از هورویتس می‌نوازد، و از آن لحظه به بعد گلن در نظر من مهم‌ترین نابغهٔ نوازندگی پیانوی سرتاسر دنیا به حساب می‌آمد، با آنکه از آن دم به بعد، پیانو نواختن نوازندگان بسیاری را شنیدم، ولی دیگر هیچ‌کدامشان مانند گلن نبود، حتی روبینشتاین^۱ هم که همیشه عاشقش بودم، بهتر از او نمی‌نواخت.

من و ورتهایمر به یک اندازه خوب بودیم، ورتهایمر هم همیشه می‌گفت گلن بهترین است، آن موقع که هنوز خیلی خطر نمی‌کردیم بگوییم؛ او بهترین هنرمند قرن ماست. وقتی گلن به کانادا برگشت، ما دیگر واقعاً آن دوست کانادایی‌مان را از دست دادیم، اصلاً فکر نمی‌کردیم امکانش باشد که یک‌بار دیگر هم بتوانیم او را ببینیم، او چنان واله و شیدای هنرش شده بود که دیگر باید می‌پذیرفتیم از این وضعیت خارج نمی‌شود و کمی بعد می‌میرد، ولی گلن دو سال پس از دورهٔ آموزشمان نزد هورویتس، در جشنواره‌های زالتسبورگ واریاسیون‌های گلدبرگ را نواخت که دو سال پیش با ما در مؤسسهٔ موتسارت شب و روز تمرین و مدام روی آن‌ها کار و مطالعه کرده بود. روزنامه‌ها پس از اجرای او نوشتند که هیچ پیانیستی تا به حال این قطعات را تا به این حد هنرمندانه نواخته است. جراید پس از اجرا در زالتسبورگ، همان چیزی را نوشتند که ما از دو سال قبل به آن واقف بودیم و خوب می‌دانستیم. پس از کنسرت با گلن در مهمان‌سرای گانسهوف^۲ در ناحیهٔ

۱. Artur Rubinstein؛ نوازندهٔ پیانو. لهستانی-آمریکایی. (۱۸۸۷-۱۹۸۲)

ماکسگلان،^۱ در مهمان‌سرای قدیمی و موردعلاقه من، قرار گذاشته بودیم. آب نوشیدیم و حرفی نزدیم. بدون اینکه تردیدی به خودم راه بدهم، در همان دیدار مجدد به گلن گفتم که ما، ورتهایمر (که از شهر وین به زالتسبورگ آمده بود) و من، باور نمی‌کردیم روزی بتوانیم دیدار مجددی با او داشته باشیم، فقط دائم این فکر در سرمان بود که گلن پس از بازگشت از زالتسبورگ به کانادا، در مدت کمی به‌خاطر داشتن سودا و وسواس هنری و رادیکالیسم پیانویی، -من واقعاً همین واژه رادیکالیسم پیانویی را به خودش گفتم- خیلی زود هلاک می‌شود. گلن بعدها همیشه به من می‌گفت رادیکالیسم پیانویی من. می‌دانم در کانادا و آمریکا هم همیشه از همین اصطلاح استفاده می‌کرد. وقتی داشتم وارد مهمان‌سرای می‌شدم، با خودم فکر کردم^۲، گلن آن وقت‌ها، حدوداً سی سال پیش از فوتش، هیچ موسیقی‌دانی را به‌اندازه باخ^۳ دوست نداشت، بعد از باخ، هِندل^۴ قرار داشت، از بتهوون^۵ بیزار بود، حتی طوری درباره موتسارت^۶ حرف می‌زد که بعد از آن دیگر

1. Maxglan

۲. نویسنده از این پس در سرتاسر داستان برای ابراز این نکته که در حال حاضر در مهمان‌سراست و گذشته را در ذهن خویش مرور می‌کند، از عبارت Ich dachte mir ، یا Ich dachte ، یا Ich denke استفاده می‌کند که تحت‌اللفظی به معنای با "خودم می‌اندیشیدم"، "با خودم فکر می‌کردم"، "الان که با خودم فکر می‌کنم" و البته توسعاً به معنای "یادم می‌آید"، "به یاد می‌آورم" یا "خاطرم هست" می‌باشد.

۳. Johann Sebastian Bach: آهنگ‌ساز و نوازنده ارگ آلمانی بود که آثارش برای دسته آواز، ارکستر و تک‌سازها، تقریباً تمام انواع متفاوت موسیقی دوره باروک را در بر می‌گیرد و موسیقی آن دوران را به بلوغ خویش رسانده است. (۱۶۸۵ - ۱۷۵۰).

۴. جرج فردریک هندل (Georg Friedrich Händel): آهنگ‌ساز آلمانی تبار و انگلیسی متعلق به اواخر دوره باروک بود که عمده معروفیتش به‌خاطر اپراها، ارتوریوهایش و کنسرتوهای ارگ به‌جا مانده از اوست. (۱۶۸۵ - ۱۷۵۹).

۵. Ludwig van Beethoven: یکی از موسیقی‌دانان برجسته آلمانی بود که بیشتر زندگی خود را در وین سپری کرد. وی یکی از تأثیرگذارترین شخصیت‌های موسیقی در دوران کلاسیک و آغاز دوره رمانتیک بود.

۶. ولفگانگ آمادئوس موتسارت: آهنگ‌ساز اتریشی، از نوابغ مسلم و موسیقی‌دان بزرگ کلاسیک بود (۱۷۵۶ -